

(۳،۷) گاهی جزء صرفی پیشین «همی - می» در آغاز صیغه مضارع هر دو وجه درمی آید:

اخباری: ایشان مر ترا نمی شناسند.

التزامی: صالح همی خواهد تا این فرزندان ما کشته می شوند.

(۸) جزء «همی - می» بیشتر مفهوم قید دارد و در بسیاری از موارد پیداست که کلمه مستقلی شمرده می شود و هنوز صورت جزء صرفی ملصق به صیغه های ماضی و مضارع نیافته است.

(۱،۸) گاهی کلمه «همی» بدون ارتباط با فعل به صورت قید در معانی همیشه، همه، پیوسته، پیاپی و همچنان و مانند آنها به کار می رود:

همی لکدی برقهای او زد

همی در پیش کاروان پری بر زمین زد.

یوسف همی به اشک و خون آغشته، به خدای تعالی بنالید.

(۲،۸) گاهی «همی - می» مقدم بر پیشوند فعلی می آید:

محمودیان از دم این مرد می باز نشدند.

یکی مرد دیدم که نور ازو تا آسمان همی برشد.

دود می دید که همی برآمد.

(۳،۸) گاهی «همی - می» بر حرف نفی مقدم است:

ما او را دیدیم که همی می خورد با مطربان و نماز همی نکرد.

وقتی بود که خدای تعالی موسی را همی ندید.

طافت بر کشیدن می نداشت.

سلیمان در خود نگریست، چنان شد که خود را می نشناخت.

(۴،۸) گاهی میان صیغه مضارع و جزء «همی - می» چند کلمه فاصله می شود.

خداوند تعالی می به تو مباحثات کند.

(۹) صیغه امر به سه صورت به کار می رود که هر يك مورد استعمال خاص

می‌گوی

بگوی

گوی

(۱۵) فعل تابع در آثار کهن‌تر غالباً به صورت مصدر تام می‌آید:

ترا از ما نباید آموختن و پرسیدن .

یگانه خاستن عادت باید کردن.

اما در آثاری از این دوره که به نسبت جدیدتر است صورت مصدر مرخم

در فعل تابع به تدریج رایج‌تر می‌شود:

به دشواری دم تواند زد.

چون متقی را بیعت خواستند کرد او امتناع کرد.

فرق ندانندی کرد میان جادوی و معجزت

سپس استعمال فعل تابع به صیغه التزامی بیشتر رایج می‌شود. در ادوار بعد

مصدر تام در این مورد یکسره منسوخ می‌شود، و مصدر مرخم در موارد معدود به

کار می‌رود، و صیغه التزامی در همه موارد تعمیم می‌یابد:

خواهد که پایگاه ایشان بشناسد.

باید که هیچ سستی نکنی.

مرد باید که با دشمنان زندگی بکند.

(۱۶، ۱۵) گاهی فعل تابع به صیغه ماضی با پسوند «ی» به کار می‌رود که معادل

مضارع التزامی در ادوار بعد است:

کراهیت داشت که از آن خوردنی ساختی.

(۱۹) در ساختمان نام (اسم، صفت) در این دوره خصوصیات ذیل وجود دارد:

(۱۹، ۱۱) صفت‌های عربی پیش از اسم معنی در فارسی اقتباس شده و در بسیاری

از موارد به قاعده فارسی با افزودن «ی» از صفت اسم معنی ساخته‌اند:

خجلی = خجالت

شجاعی = شجاعت

مبدعی = ابداع

(۲،۱۱) جمع مکسر عربی به نسبت ادوار بعد کم است، و غالباً کلمات دخیل عربی به قاعده فارسی با «ان» یا «ها» جمع بسته می‌شود:

عالمان = علما

طیبیان = اطباء

شخص‌ها = اشخاص

(۳،۱۱) گاهی صیغه‌های جمع مکسر عربی مانند صیغه مفرد تلقی می‌شود و به قاعده فارسی نشانه جمع می‌پذیرد:

احوال - احوالها      اخبار - اخبارها

آلات - آلاتها      شرایط - شرایطها

عجایب - عجایبها      کتب - کتبها

الحان - الحانها

(۱۲) حروف (ربط، اضافه) صورتها و معانی خاصی دارند که در دوره‌های بعد تغییر و تحول می‌یابند.

(۱،۱۲) صورت‌های «ابا، اندر، ابر، اباز، اندرون» به جای «با، در، بر، باز، درون» در بعضی از متنها دیده می‌شود.

(۲،۱۲) استعمال حرف اضافه مضاعف که یکی پیش و دیگری پس از کلمه می‌آید از مختصات این دوره است:

به خانه اندرون

به کوه بر

به شهر اندر

به کوی باز

(۳،۱۲) بعضی از حرف‌های اضافه در معانی و موارد خاصی به کار می‌رود که در دوره‌های بعد دیگرگون شده است:

به = با: به نیزه او را از زمین برگرفت.

با = به: با یاد او آوردم.

باز = سوی: باز خانه آمد.

که = زیرا: ملک بیرون نیامد که رنجور بود.

را متعلق به فاعل: شما را آمدید

(۱۳) ترتیب اجزاء جمله صورت واحد و ثابتی ندارد. هر چند در جمله خبری بیشتر معمول است که فعل در آخر بیاید اما در موارد بسیار، گاهی به ملاحظات بلاغی، اجزاء دیگر مانند صفت و قید و متمم فعل، یا نهاد جمله بعد از فعل می‌آید: صندوقی پدید آمد سرگشاده.

کتابی تصنیف کرده بودم اندر علم این طایفه.

خواجه امام را پرسیدند از حقیقت علم.

(۱۴) در مطابقت فعل با فاعل و صفت با موصوف، و اجزاء دیگر جمله با یکدیگر، نیز نکته‌ها هست. اما اینجا مراد تنها ذکر نمونه‌هایی از مختصات زبان فارسی دری در دوره اول بود که ما آن را دوره درشد و تکوین، خوانده‌ایم، و تفصیل کامل این نکته‌ها با ذکر مآخذ و منابع در طی فصول کتاب دوم خواهد آمد.

## دوم: دوره فارسی دری

(۱۵) تاخت و تاز و کشتار هراس‌انگیز مغول در ربع اول قرن هفتم خراسان را که بیش از سه قرن محل رشد و نشو و نماي زبان و ادبیات فارسی بود یکسره ویران و با خاک یکسان کرد و تا پایان دوره ایلخانان آن خطه دیگر آن مرکزیت و اهمیت را از حیث ایجاد آثار ادبی باز نیافت.

نویسندگان و شاعرانی که زاده یا پرورش یافته آن سرزمین بودند اگر جانی بدر بردند به جنوب و مغرب ایران گریختند و در آن نواحی پناهی یافتند. بهاء ولد و فرزند بزرگوارش جلال‌الدین محمد بلخی و شمس قیس رازی و سیف فرغانی و

کمال خجندی را برای مثال می‌توان نام برد.

اما بیشتر کسانی که از نیمه قرن هفتم به بعد در ادبیات فارسی نام و آوازه‌ای دارند از مردم مرکز و جنوب و مغرب ایرانند. سعدی شیرازی، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، و صاف‌الحضرة شیرازی، ناصر منشی کرمانی، ابوالقاسم کاشانی، و شرف‌الدین علی یزدی، از این گروه‌اند.

در مدتی پیش از يك قرن که ایلخانان مغول با قدرت در ایران فرمان می‌راندند مرکز سلطنت در مغرب ایران - مراغه و سلطانیه و تبریز - بود و پس از ضعف آن دولت و ظهور حکومت‌های مختار در نواحی مختلف، شیراز و کرمان و اصفهان و بغداد مرکزیت یافت.

در دوران پیش این نواحی از مرکز ادبی ایران، یعنی خراسان، دور بودند و به این سبب فارسی دری هنوز میان عموم طبقات رواج و انتشار نیافته بود. گویش‌های متعدد محلی در هر قسمت زبان عامه مردم بود و تنها کسانی که اهل علم و ادب بودند فارسی دری را می‌آموختند و در آثار دیوانی و اداری و علمی و ادبی به کار می‌بردند، اما همین کسان در خانه و بازار به گویش محلی خود متکلم بودند. بنابراین فارسی دری زبان مادری و طبیعی ایشان نبود و تنها از راه درس خواندن این زبان را می‌آموختند.

قول شمس قیس رازی در المعجم مبنی بر اینکه مردم عراق از شعر فارسی دری لذت نمی‌برند و شعرهای محلی خود را بر آن ترجیح می‌دهند<sup>۱۲</sup>، و وجود بیتها و مصراع‌هایی در کلیات سعدی شیرازی که به گویش محلی شیراز است<sup>۱۳</sup> و غزل‌هایی از همام به گویش تبریزی<sup>۱۴</sup> و غزل‌هایی از اوحدی به گویش اصفهانی<sup>۱۵</sup> و شعرهایی در بعضی مجموعه‌ها به گویش تبریزی و شیرازی و غزلی ملمع در دیوان خواجه

۱۲) المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس قیس رازی، چاپ کتابفروشی تهران (تبریز)، ص ۱۷۳.

۱۳) کلیات سعدی، چاپ معرفت، تهران ۱۳۴۰، ص ۸۰۴.

۱۴) کلیات عبیدزاکانی، چاپ ۱۳۲۱، ص ۱۲۲.

۱۵) سه غزل اصفهانی از اوحدی، به قلم ادیب طوسی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، زمستان ۱۳۴۲.

حافظ با مصراع‌هایی به زبان شیرازی<sup>۱۶</sup> همه شواهد صریحی است بر آن که زبان گفتار روزانه این شاعران با زبانی که در آثار خود به کار می‌بردند، یعنی فارسی دری، یکسان نبوده است.

حاصل این وضع تحولی در زبان ادبی و رسمی بود که بعضی از موارد و نکات آن از این قرار است:

(۱۶) زبان ادبی که نزد معلم فرا می‌گرفتند از جهات متعدد تلفظ و ساخت کلمات و ترتیب اجزاء جمله کم‌کم رو به وحدت و ثبوت می‌رود.  
(۱، ۱۶) واکها، یعنی اصوات ملفوظ، در کتابت هر کلمه صورت واحد و ثابتی می‌یابند. دیگر يك کلمه در آثار نویسندگان به صورتهای گوناگون دیده نمی‌شود، بلکه یکی از چند صورت غلبه می‌یابد و تلفظ فصیح شمرده می‌شود و صورتهای دیگر را مهجور و غریب و منافی فصاحت می‌شمارند. از میان صورتهای: دیوال، دیفال، دیفسار، دیوار، تنها صورت اخیر فصیح است، و آن دیگرها در ادبیات راه ندارد، اگر چه در گویشهای محلی همه آنها وجود داشته و دارد.

(۲، ۱۶) وجوه و صیغه‌های صرف فعل رو به سادگی می‌رود. بعضی از وجوه فعل مانند انواع صیغه‌های شرطی و تمنایی و دعایی متروک و منسوخ می‌شود. دیگر در آثار نثر این دوره صیغه‌هایی از صرف فعل مانند: مبینما، مکنادا، مرواد، یا: اگر دیدمی گفتمی، وجود ندارد، مگر به ندرت و آن در مواردی است که نویسنده به عمد از شیوه کهن پیروی می‌کند، یا عباراتی را از روی يك تألیف دوره قبل به عین کلمات نقل کرده است.

(۳، ۱۶) دو وجه اخباری و التزامی در مضارع از یکدیگر امتیاز می‌یابند. مضارع اخباری با جزء صرفی «می» به کار می‌رود (صورت «همی» کم‌کم یکسره متروک می‌شود) و مضارع التزامی با جزء صرفی مقدم «ب» معمول می‌شود و به این طریق دو وجه اخباری و التزامی هر يك ساختی خاص خود پیدا می‌کنند.

(۴، ۱۶) در زمان ماضی ساده استعمال «ب» بر سر فعل کم‌کم از تداول

می‌افتد، و آنجا که به کار می‌رود غالباً مورد استعمال خاص آن فراموش می‌شود، چنانکه در زمانهای اخیر آن را «باء زینت» لقب داده‌اند.

(۱۶، ۵) در صیغه امر آوردن جزء صرفی «همی - می» منسوخ می‌شود و به تدریج استعمال این صیغه با جزء پیشین «بی» غلبه می‌یابد.

(۱۷) استعمال فعل «خواستن» که در دوره پیشین برای بیان قصد و بیان زمان آینده به یک صورت یعنی با مصدر تام یا مصدر مرخم به کار می‌رفت دو صورت متمایز می‌یابد. به این طریق که برای بیان قصد با فعل تابع به صیغه مضارع التزامی، و برای بیان زمان آینده با فعل تابع به صیغه مصدر مرخم می‌آید:

می‌خواهم بیایم - خواهم آمد

و به این طریق صیغه نو ساخته مستقبل به وجود می‌آید.

(۱۸) حرف نشانه «را» برای مفعول صریح معرفه تعمیم می‌یابد و حرف «مر» به نشانه مفعول که شاید اثر یک گویش محلی بوده یکسره متروک می‌شود.

(۱۹) آوردن جمع مکسر عربی با نشانه جمع فارسی که در دوره پیشین در بسیاری از نوشته‌ها به کار می‌رفت دیگر دیده نمی‌شود یا بسیار نادر است.

(۲۰) لغات و اصطلاحات مفعولی و ترکی در طی دو قرن فرمانروائی ایلخانان مفعول به وفور در فارسی داخل می‌شود و این لغات بیشتر اصطلاحات لشکری و کشوری است. در این دوران سلطنت و حکومت و فرماندهی سپاه با مفعولان بود، اما اداره امور کشور یعنی وزارت و دیوان را همواره ایرانیان داشتند. بیشتر این وزیران به حکم ضرورت زبان مفعولی را آموخته بودند<sup>۱۷</sup> و در امور دیوانی اصطلاحات آن قوم را به کار می‌بردند.

عظاملك جوینی در تاریخ جهانگشای در شکایت از وضع زمانه و ابناء زمان می‌نویسد: «اکنون بسیط زمین عموماً و بلاد خراسان خصوصاً... از پیرایه وجود

(۱۷) درباره خواجه صدرالدین احمد الخالیدی الزنجانی وزیر می‌نویسند: «در لغت مفعولی به غایت فصاحت و بلاغت بود» (آثارالوزراء، دانشگاه تهران، شماره ۵۲۸، ص ۲۸۲) همچنین «در لغت مفعولی به طبقه علیا بوده» (فناهم‌الاسفار، دانشگاه تهران، شماره ۵۳۶، ص ۱۱۵).

متجلبیان جلباب علوم و متحلیان بحلیت هنر و آداب خالی شد... کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند... و زبان و خط اوینغوری را فضل و هنر تمام شناسند<sup>۱۸</sup>.

اینک نمونه‌ای از لغات مغولی که در آثار منشور این زمان، خاصه کتابهای تاریخ که رواج بسیار داشت و مورد توجه ایلخانان مغول بود، مکرر به کار رفته است<sup>۱۹</sup>.

سیور غامیشی = عطا، بخشش	اولوس = اتباع سردار
توشامیشی = انتصاب به مقام	اینجو = املاک شاهی، خالصه
ایناق = مشاور، ندیم	قیا = محافظ خاص
اولجامیشی = اظهار انقیاد و پیشکش آوردن	مونکتو = بسیار خال
منقله، منقلا = پیش آهنگ سپاه	بارونقار = میمنه سپاه
جاونقار = میسرۀ سپاه	سیورغال = اقطاع، تیول
سادی = هدیه، پیشکش	جبه = زره، سلاح
یلغار = شیخون	قوشون = سپاه
گورکان = داماد	نماری = نوعی مالیات
نویان = فرمانده سپاه	جاساق = قانون
جانقی = قرارداد	قراول = نگهبان
ایواداجی = دربان	تما = دستۀ سپاه کمکی
تماچی = فرمانده تما	اختاجی = آخورسالار
آقا = برادر بزرگ	آغا = شاهدخت

پس از انقراض سلطنت ایلخانان و دوره کوتاه فترت و ملوک طوایف که پس از آن روی داد ترک‌تاز تیمور آغاز شد و سپس تا قیام شاه اسمعیل، در مشرق ایران بازماندگان تیمور و در مغرب و جنوب و شمال غربی ترکمانان آق‌قویونلو و قراقویونلو حکومت می‌کردند. در این دوران از یکسو بعضی لغات و اصطلاحات

۱۸) تاریخ جهانگشای، چاپ لیدن، ص ۴.

۱۹) لغات منسولی از جهانگشای جوینی و تاریخ و صاف و تاریخ شیخ ادبیس چاپ هلند

استخراج شده است.



زبان ازبکی و از سوی دیگر لغات ترکی در فارسی راه یافت. در دوران سلطنت صفویه نیز اصطلاحات و لغات ترکی در امور لشکری و کشوری به کار می‌رفت که در کتابها و تواریخ زمان ثبت شده و نمونه آنها این است.<sup>۲۵</sup>

قول بیگی = فرمانده دسته غلامان خاص	اقبای قورچی سی = کماندار
قوللر آقاسی = رئیس غلامان خاص	اواقلی = خانه‌زاد
قیتول = اردوگاه	اون باشی = فرمانده ده تن
قیلیچ قورچی سی = شمشیردار	اویماق = قبیله
گوک دلاق = کبودجامه	ایشیک آقاسی باشی = رئیس دروازه بانان
مین باشی = فرمانده هزار نفر	باشماق قورچی سی = کفش‌دار
نسقچی باشی = رئیس دژخیمان	یکلریگی = حاکم بزرگ
یراق = اسلحه	توشمال باشی = خوان سالار
یساول = نقیب، رئیس تشریفات	قایوچی = دربان
یسقچی = مأمور تهیه ملزومات سپاه	قره یراق = کارپرداز
یقورت = لبنیات	قورچی باشی = سلاح‌دار
	یوزباشی = فرمانده صد نفر

اما نکته قابل توجه آنکه استعمال این لغات بیگانه در فارسی دوام نیافت و پس از انقراض هر سلسله اصطلاحات ایشان نیز متروک و فراموش شد. از جمله آنکه شعر و نثر فارسی این عوامل و عناصر بیگانه را نپذیرفت. در دیوان حافظ شیرازی که در پایان سلطنت مغل می‌زیسته از آن همه اصطلاحات تنها چند کلمه منغولی می‌توان یافت که «تمغاء» و «یرغوء» از آن جمله است.

اصطلاحات ترکی متداول در دوران صفویه نیز با انقراض آن خاندان متروک شد و اگر چه بعضی از آنها مانند اصطلاحات نظامی تا اواخر دوره قاجاریان

۲۵) لغات ترکی از احسن التواریخ حسن روملو استخراج شده است. برای ریشه و معانی دقیق لغات منغولی و ترکی در زبان فارسی رجوع شود به کتاب بسیار مفید ذیل،

Doerfer, G., *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen*, I - III, Wiesbaden, 1963 - 67.

باقی بود در دوران اخیر جای خود را به لغات و اصطلاحات فارسی داد.

(۲۱) در ساخت جمله، یعنی ترکیب کلمات و عبارات نیز در این دوره تغییری حاصل شد، به این طریق که آزادی دوره پیشین در ترتیب اجزاء جمله محدود شد و در این امر یکنواختی جای تنوع و آزادی را گرفت.

(۲۲) این دوره تا اواخر قرن سیزدهم هجری دوام یافت. اما البته تحولی که نمونه‌های آن را ذکر کردیم یکباره انجام نگرفت و در آثار نویسندگان مختلف همزمان نیز یکنسان نبود. در طی هفت قرن تحول زبان ادبی، که دیگر نزد ادیبان و نویسندگان تابع قواعد ثابت و معینی شده بود، کند پیش رفت و در بعضی از نکات زودتر و در بعضی موارد دیرتر انجام گرفت.

سبک خاص هر یک از نویسندگان نیز در این تحول تأثیر داشت. بعضی از نویسندگان در نوشته‌های خود آثار دوره پیشین را سرمشق قرار می‌دادند و به اصطلاح «کهن‌گرا» بودند. دیگران زبان ادبی متداول و جاری زمان خود را به کار می‌بردند. در دوران قاجاریان پیروی از شیوه سخنوران و نویسندگان عصر غزنوی و سلجوقی رواج و رونق یافت، و این تمایل که در شعر شاعران آن زمان مانند فتحعلیخان صبا و محمودخان ملک‌الشعراء و سروش و قاضی و دیگران به صراحت مشهود است در نثر نویسندگان و مورخان نیز دیده می‌شود. و این البته تکلف و تصنع است و نمونه زبان جاری آن زمان نیست.

(۲۳) وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران از آغاز تأسیس سلسله قاجار دستخوش تحولی سریع و عمیق و اساسی شد و این امر در زبان ادبی تأثیری عظیم داشت که موجبات پیدایش و آغاز دوره دیگری را در فارسی دری فراهم آورد.

### سوم: دوره تحول اخیر

(۲۴) پس از پراکندگیها و آشفتگیهایی که از انقراض خاندان صفوی تا

استقرار آقا محمدخان قاجار در کشور حکمفرما بود بار دیگر يك دولت مرکزی و حکومت واحد در ایران تأسیس شد و این مرکزیت با وجود سرکشیها و انقلابات داخلی و جنگهای خارجی با سپاهیان روس در زمان فتحعلیشاه و پریشانیهای که بر اثر نفوذ بیگانگان روی داد دوام یافت و به تدریج عوامل و علل دیگر که از آن جمله ارتباط و آشنائی با تمدن و فرهنگ مغرب زمین بود تحول عظیمی در اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور پدید آورد که در زبان اداری و ادبی تأثیر کرد.

(۱۲۴۵) مرکزیت یافتن کشور موجب شد که اهل قلم و طبقه دانشمندان برای کسب مقامات دیوانی و کشوری یا جستن پشتیبان از اکناف کشور به پایتخت روی آوردند و به این طریق تهران محل اجتماع برگزیده باسوادانی شد که از شهرها و نواحی مختلف ایران آمده و به خدمات اداری و دولتی اشتغال یافته بودند. از کسانی که مقامات مهم دولتی یافتند برای مثال معتمدالدوله و میرزا ابوالحسن شیرازی و میرزا بزرگ و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و امیرکبیر فراهانی و میرزا آقاخان نوری مازندرانی و میرزا شفیع توری و امیر نظام گروسی و حاج میرزا آقاسی ایروانی و نظام الدوله اصفهانی و فرخ خان کاشانی و میرزا یوسف آشتیانی را نام می‌بریم. طبقه کارگزاران دولتی و مستوفیان نیز همه اصلاً از شهرهای مختلف بودند که در دستگاه پایتخت به خدمت می‌پرداختند یا در شهرستانها به عنوان وزیر و مستوفی و منشی مأمور می‌شدند.

شاعران و نویسندگان این دوران نیز از اکناف کشور به دستگاه مرکزی پیوستند که از آن جمله مجمر و نشاط و سروش از اصفهان و فتحعلیخان صبا و محمودخان ملك الشعراء و عباسقلیخان سپهر از کاشان و وصال و وقار و داوری و قآنی از شیراز و شهاب از ترشیز و یغما از جندق و فروغی از بسطام بودند.

(۲،۲۵) زبان گفتار مردم بومی تهران یکی از گویشهای محلی بود که تا این اواخر در دهکده‌ها و آبادیهای شمیران نیز باقی بود. اما مستوفیان و دیوانیان زبانی را به کار می‌بردند که به زبان رسمی و ادبی بسیار نزدیکی داشت، اگر چه

گویشهای محلی در چگونگی تلفظ و طرز استعمال لغات آن بی‌تأثیر نبود. این زبان دولتی و اداری یا زبان رسمی را در اصطلاح «لفظ قلم» می‌خواندند و عامه شنوندگان غالباً از چند جمله که طرف می‌گفت درمی‌یافتند که او از طبقه منشی و مستوفی یعنی «اهل قلم» است و به «لفظ قلم» سخن می‌گوید.

(۳،۲۵) عوامل اجتماعی و اقتصادی موجب شد که شهرها گسترش یابند و جمعیت شهرنشین رو به فزونی بگذارد. این امر البته تدریجی بود و سیر آن در آغاز کندتر انجام می‌گرفت و کم‌کم بر سرعت آن افزوده شد. روی آوردن جمعیت به شهرها يك طبقه متوسط شهری به وجود آورد که برای خود شخصیت فردی می‌شناختند و در نتیجه به کسب اطلاع از وضع کشور و جهان و آموختن خط و سواد، و اندیشه درباره امور اجتماعی شایق بودند.

(۴،۲۵) ارتباط با مغرب زمین از راه روابط سیاسی و بازرگانی تحولی در فکر طبقه برگزیده پدید آورد. از اواسط دوره قاجاریان تجارت قسمت جنوب ایران با هندوستان که زیر استیلای کمپانی هند شرقی درآمده بود و تجارت قسمت شمال از راه قفقاز با روسیه رو به توسعه گذاشت. مسافرت به کشورهای اروپائی و روسیه آسانتر شد. بسیاری از این مسافران مشاهدات خود را در کشورهای دیگر جهان در سفرنامه‌ها ثبت کردند و در بیان این مطالب ناچار معانی و نکته‌های تازه‌ای مطرح می‌شد که به لغات و اصطلاحات خاص نیازمند بود.

(۵،۲۵) آمدن معلمان خارجی نخست برای تربیت و اداره سپاه از کشورهای فرانسه و انگلستان و اطریش و روسیه و سوئد، و سپس رایزنان امور کشوری از بلژیک و امریکا موجب شد که يك عده لغات و اصطلاحات اروپائی در فارسی متداول شود و برای بعضی معانی تازه اصطلاحات جدیدی وضع گردد. از زمان امیرکبیر که به تأسیس مدرسه دارالفنون اقدام کرد و برای رشته‌های مختلف علمی معلمان اروپائی را به خدمت گماشت دامنه این لغات تازه، چه الفاظ بیگانه و چه کلماتی که در معنی اصطلاحی جدید به کار می‌رفت، از اصطلاحات لشکری و کشوری درگذشت و به مسائل سیاسی و اجتماعی و علمی و فنی گسترش یافت. سپس توسعه

آموزشگاهها، از ابتدائی تا عالی، و تألیف کتابهای درسی در رشته‌های گوناگون علمی و ادبی و فلسفی شماره این لغات و اصطلاحات تازه را به چندین هزار رسانید. (۶،۲۵) رواج صنعت چاپ در ایران یکی از عوامل مهم در تحول زبان بود. ابتدا آثار شاعران و نویسندگان بزرگ ادبیات فارسی بیشتر در هندوستان و گاهی در مملکت عثمانی به طبع می‌رسید و به ایران می‌آمد و در دسترس اهل علم و ادب قرار می‌گرفت. سپس در داخل کشور چاپخانه‌های متعدد تأسیس شد و گذشته از طبع و انتشار ادبیات قدیم، از جنبش مشروطیت به بعد موجب تأسیس و انتشار روزنامه‌ها و مجله‌های متعدد و گوناگون گردید که خود به سبک و اسلوبی خاص در نویسندگی محتاج بود.

(۷،۲۵) ترجمه کتابهای علمی و ادبی بیگانه که از زمان سلطنت ناصرالدین شاه معمول شد و به سرعت فزونی یافت تا آنجا که در این زمان به کمال شیوع رسیده است نیز از جهات توسعه و اثرگذاران یعنی مفردات لغات، و ساختمان عبارت و جمله در تحول زبان فارسی تأثیر بسیار گذاشت.

(۸،۲۵) نتیجه مهم تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن بود که هدف و غرض نویسندگان تغییر کلی یافت. در دو دوره پیشین که بعضی از خصوصیات زبان ادبی را ذکر کردیم مخاطب شاعر و نویسنده طبقه معدودی از درباریان و برگزیدگان یعنی اهل دانش و فضل و ارباب قلم بودند. اما در این دوره که شماره خوانندگان پیوسته بیشتر می‌شد و مقاصد سیاسی و اجتماعی در کار می‌آمد نویسنده با ابوه مردمی که یا خود خواننده بودند یا کسی از باسوادان در مجامع نوشته‌ها را برای ایشان می‌خواند سر و کار داشتند و بنابراین می‌خواستند اندیشه‌های خود را به شیوه‌ای بنویسند که درخور فهم این گروه ابوه باشد و در ایشان تأثیر مطلوب را بیخشد.

(۲۶) بر اثر عواملی که ذکر کردیم تغییرات مختلفی در زبان فارسی پدید آمد که بعضی از نکات اصلی آن از این قرار است:

(۱،۲۶) عبارت‌پردازی و تصنع و تکلف در انشای عبارات که درخور فهم عام

نبود و به القای مطالب و تأثیر در ذهن خوانندگان زبان می‌رسانید کم‌کم منسوخ شد. انشای ادیبانه و منشیانه جای خود را به شیوه ساده و قابل دریافت عموم سپرد. (۳،۴۶) يك سلسله كلمات خارجي كه مفهوم آنها از کشورهای غربي اقتباس شده بود به عين لفظ يا با اندك تغييری در زبان فارسی وارد شد. از آن جمله برای مثال<sup>۲۱</sup>:

قونسل	راپرت	گمرک
سالدات	تلگراف	تلفن
پلتیک	کپسول	لوکوموتیف
ماشین	جنرال	کلنل

(۳،۴۶) يك سلسله كلمات فارسی به معنی تازه در مقابل اصطلاحات خارجي متداول شد و به کار رفت. برای مثال<sup>۲۲</sup>:

وزیر مختار	سفیر	سفارت
عدلیه	نظمیه	بلدییه
قانون	حقوق	بین‌الملل
راه آهن	ایستگاه	فرودگاه

(۳،۴۶) لغات و اصطلاحاتی از زبان گفتار عامه به آثار نویسندگان نفوذ کرد که تا این زمان در زبان ادبی راه نداشت. از آن جمله برای مثال<sup>۲۳</sup>:

المسرات	قشقرق	قورت دادن
کوک بودن	سوت	قاطمه
پرت	چرت	لولهنک
لفت‌ولیس	سلندر	چاروادار

(۲۱) این لغات از روزنامه‌های قانون (۱۸۹۵ میلادی) و هوداسرافیل (۱۳۲۵ ه. ق) و قیاقو (۱۳۲۶ ه. ق) و مساوات (۱۳۲۵ ه. ق) استخراج شده است.  
 (۲۲) لغات از همان روزنامه‌ها مأخوذ است.  
 (۲۳) لغات از روزنامه قیاقو، شماره ۱ تا ۱۱ (ربیع‌الاول تا جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ق.) استخراج شده است.

(۵،۲۶) نقل عین عبارت از زبان یکی از طبقات اجتماع یا مردم یکی از  
بتها به گویش محلی آنها که در ادبیات قدیم بسیار نادر بود، در آثار نویسندگان  
دوره رواج یافت.

مثال از زبان زنان شهری در روزنامه صوداسرافیل (نوشته‌ای با عنوان  
رون)<sup>۲۴</sup>:

روای! خاک به سرم کنن. مردیکه نامهرم همه جامودید، وای، الهی روم سیاشه.

مثال از گویش محلی:

در کاشان زن همسایه دست راست از روی پشت بام داد زد:

نه نه حسنی!

نه نه حسن جواب داد: چیه؟

گفت: عمو حوسای چه طونه؟

گفت: خاک لوسرم کنن. نمونه.

گفت: چه طو نمونه؟

گفت: دندونش کلوچه. چشاش به طاقه.

گفت: به قنده تربت تو حلقش کن.

گفت: میگم نمونه.

گفت: نگو نگو. مگه جو دست من و توه؟ جو دست حسین مظلومه. ۲۵

(۶،۲۶) یکی از مختصات این دوره تمایل نویسندگان به طرد لغات بیگانه

خاصه لغتهای عربی و استعمال لغات فارسی سره به جای آنها بود، این تمایل بر اثر  
پیدایش احساسات ملی و ایران پرستی از زمان سلطنت ناصرالدین شاه به وجود آمد.  
در آغاز دوره قاجاریه برای استفاده از شأن و مقامی که هنوز خاندان صفوی در  
چشم ایرانیان داشتند مورخان نسب شاهان قاجاری را به صفویه می‌رساندند و با  
ذکر داستانی که درستی آن مسلم بود محمدحسن خان قاجار را فرزند شاه سلطان  
حسین جلوه می‌دادند. سپس يك چند شاهزادگان این خانواده خود را به طایفه

۲۴) صوداسرافیل، شماره ۲۷، ص ۲.

۲۵) صوداسرافیل، همان شماره، ص ۸.

مغول منسوب شمرده‌اند و بر فرزندان خود نامهای مغولی مانند چنگیز و اوگتای قاآن و هلاکو و ارغون و اباقاخان گذاشتند. اما بزودی تمایلات ملی و ضد بیگانه غلبه و رواج یافت. مورخان برای آنکه شاهان قاجار را از نژاد پاك ایرانی و وارث تخت و تاج بشمارند نسب ایشان را به سامانیان و از آنجا به بهرام چوبین رساندند. نوشتن کتابها و رسالات به فارسی سره از این زمان نزد بعضی از نویسندگان واکنشی در مقابل انشای پرطمطراق و مملو از مترادفات الفاظ عربی بود. یکی از شاهزادگان قاجار کتابی در تاریخ ایران به فارسی سره نوشت<sup>۲۶</sup> و یغمای جندقی نامه‌هایی به این شیوه تحریر کرد<sup>۲۷</sup>. در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه آزادی‌خواهی با ایران‌پرستی درآمیخت. نویسندگانی مانند میرزا آقاخان کرمانی و آخوندزاده در آثار خود این احساسات را ترویج می‌کردند. اما جنبشی که اثر فراوان در زبان فارسی برجا گذاشت در دوره سلطنت رضاشاه به وجود آمد، ابتدا در سازمان جدید سپاه ایرانیان اصطلاحات و لغات بیگانه ترکی و عربی را به معادل فارسی آنها یا الفاظی که به فارسی وضع می‌شد تبدیل کردند. سپس این تمایل شدیدتر شد و برای طرد لغات بیگانه فرهنگستان تأسیس یافت.

این دستگاہ بسیاری از اصطلاحات کشوری و اداری را که از اصل عربی بود به فارسی تبدیل کرد و سپس به بعضی از لغات علمی پرداخت.

(۷،۴۶) تأسیس دانشگاهها و تدریس علوم عالی به زبان فارسی ایجاب کرد که يك سلسله اصطلاحات علمی جدید به زبان فارسی وارد شود که تا آن زمان در این زبان به کار نمی‌رفت. این کلمات بعضی عیناً از زبانهای خارجی نقل می‌شد و بعضی دیگر از اصل عربی یا فارسی در مقابل اصطلاحات خارجی از طرف مؤلف یا مترجم وضع می‌گردید.

(۸،۴۶) رواج ترجمه از زبانهای اروپائی موجب شد که، به تأثیر زبانهای

(۲۶) نامه خسروان، تألیف جلال‌الدین میرزا پورفتحعلی‌شاه (۱۳۰۸ ق.).

(۲۷) کلیات یغمای جندقی، چاپ اعتضادالسلطنه، تهران (۱۲۸۳)، کتاب نخستین در



بیگانه، در ساخت عبارات فارسی نیز تغییراتی روی دهد. برای مثال يك نوع قيد را مانند کلمات «متأسفانه، خوشبختانه، بدبختانه» ذکر می‌کنیم که مفهوم آنها متعلق به فعل نیست، بلکه مربوط به تمام جمله است و می‌توان آنها را جانشین يك جملهٔ بیرو دانت. در جمله: «بدبختانه، سیل آسیب زیادی به کشاورزان وارد آورد»، کلمهٔ «بدبختانه» جانشین جمله‌ای مانند «موجب بدبختی است که...» یا «... و این موجب بدبختی است» شده است.

این طرز ساخت جمله که در زبان فارسی دوره‌های پیشین وجود نداشته بر اثر ترجمهٔ لفظ به لفظ عبارات فرانسوی یا انگلیسی در این زبان وارد و رایج شده است.

(۹،۲۶) از نظر نحوی باید یکنواختی و انجماد ساختمان جمله را در این زمان ذکر کرد. احتیاجات جدید، سرعت جریان کارها، سبک روزنامه‌نویسی، و شتابی که نویسندگان به حکم مقتضیات زمان در کار خود داشتند مانع آن بود که در شیوهٔ بیان نکته‌های بلاغی را مورد توجه قرار دهند و به مناسبت غرضها و موارد مختلف تنوعی در ساختمان جمله و عبارت به کار برند.

(۲۷) نکته‌هایی که ذکر شد بیشتر دربارهٔ زبان فارسی نوشتنی دورهٔ اخیر تا شهریور ۱۳۲۵ است. از آن پس بر اثر رواج روزافزون مطبوعات، و ظهور عدهٔ بسیار بیشتری از نویسندگان، و ارتباط بیش از پیش با اندیشه‌های نوین جهان امروز، و توسعهٔ فوق‌العادهٔ آموزشگاهها نسبت به دوران پیشین، و گسترش سواد در شهرها و روستاها، و جز اینها، بر شیوع و سرعت رواج نکته‌هایی که دربارهٔ این دوره ذکر کردیم افزوده شد و در بحث از مختصات زبان فارسی در دورهٔ سوم به تفصیل و کمال از این نکته‌ها گفتگو خواهیم کرد.

### روش تحقیق و دشواریهای کار

(۲۸) بنای این تحقیق بر استقرآء است. هیچ نکته‌ای از پیش طرح نشده تا

سپس برای اثبات یا تأیید آن شاهد و مثال جستجو شود، بلکه نخست متون موجود از دوره‌های سه‌گانه که شرح دادیم با دقت مورد تحلیل قرار گرفته و از هر نکته یادداشتهای فراوان فراهم آمده و سپس با مقایسه آنها نکته‌های استنساخ و استخراج شده است. فهرست متونی که برای هر دوره مطالعه شده و جمله‌ها و عباراتی از آنها ثبت گردیده در آغاز بحث درباره هر دوره خواهد آمد.

(۲۹) در این تألیف البته غرض آن نبوده است که همه نکته‌های صرفی و نحوی که در طی هزار ساله اخیر در زبان فارسی وجود دارد مورد بحث قرار گیرد، بلکه چنانکه از عنوان کتاب پیداست، غرض مؤلف نشان دادن چگونگی تحول و تکامل زبان است. بنابراین تنها به ذکر نکته‌هایی می‌پردازیم که در ادوار سه‌گانه تغییر و تحولی در آنها رخ داده است، و از مواردی که در همه ادوار یکسان مانده و در آنها تحول و تبدیلی انجام نگرفته است چشم می‌پوشیم.

(۳۰) بعضی از خصوصیت‌های صرفی و نحوی و لغوی که در متون هر يك از دوره‌های سه‌گانه مشاهده می‌شود میان همه متون آن دوره، با قطع نظر از محل زندگی نویسندگان، مشترک است و بنابراین تبدل و تحول آنها در دوره بعد جنبه زمانی یا تاریخی دارد. اما نکته‌های دیگری در آثار هر دوره هست که در متون متعلق به آن دوره مشترک نیست و تنها در بعضی از آنها دیده می‌شود. این گونه نکات را، گذشته از تعلق به یکی از ادوار تاریخی، مربوط و مختص به محیط زندگی نویسندگان باید دانست، یعنی به جنبه مکانی یا جغرافیائی نسبت داد.

برای مثال می‌گوییم که در دو کتاب که یکی در اواخر قرن چهارم و دیگری در قرن پنجم هجری تألیف شده و عنوان واحد «کشف‌المحجوب» دارند در بعضی نکته‌ها اختلاف صریح دیده می‌شود. در کشف‌المحجوب هجوری غزنوی<sup>۲۸</sup> غالباً حرف «مر» بر سر مفعول صریح درمی‌آید:

پیغمبر مر علاء الحضرمی را به غزو فرستاد.

(۲۸) کشف‌المحجوب هجوری، چاپ افست (۱۳۳۶، تهران) از روی چاپ والتین ژوکوفسکی، لنین‌گراد، ۱۹۲۶.

مر او را تواضع کرد.

وی مر ایشانرا طعام دادی.

اما در کشف المحجوب سجستانی<sup>۲۹</sup> از این نشانه مفعول صریح اثری نیست:

ایشان را بدان معرفت نبود.

حیوان را همی آرایند.

او مردمان را راه نماید.

پس این اختلاف را به زمان و تاریخ نمی‌توان نسبت داد و ناچار علت آن

را در خصوصیات گویشی بعضی از نقاط این سرزمین پهنادر باید جستجو کرد.

در مواردی که ممکن باشد می‌کوشیم تا جنبه جغرافیائی بعضی از نکات

صرف و نحوی فارسی دری را تعیین کنیم و بسا که بتوان برای يك یا چند نکته

صرفی یا نحوی يك نقشه جغرافیائی نیز ترسیم کرد.

(۳۹) در این تحقیق شعر را هیچ میزان و ملاک کار قرار ندادیم و به سخن

منظوم استناد نکردیم زیرا که، در زبان فارسی هم مانند بیشتر زبانهای دیگر، شاعر

همیشه زبانی کهنه‌تر را اختیار می‌کند و به کار می‌برد، به عبارت دیگر شعر بیش از

نثر تابع سنت است. شاید در قرنهای چهارم و پنجم هنوز زبان شعر با زبان ادبی

رایج زمان تفاوت فاحشی نداشته است، اما چنانکه از مقایسه متون نظم و نثر

قرنهای بعد می‌توان دریافت کم‌کم زبان شعر کهنه‌تر می‌ماند و بیش از زبان نثر

مختصات صرفی و نحوی دوران پیشین را حفظ می‌کند.

برای اثبات این معنی کافی است که يك متن منشور را که در ضمن آن بیتهای

شعر آمده باشد مورد دقت قرار دهیم تا دریابیم که بعضی از نکته‌های منظور ما در

سراسر عبارتهای منشور وجود ندارد، اما همان نکته‌ها که مختص دوره پیشین است

در ادبیات منظوم دیده می‌شود.

اگر بخواهیم شعر را ملاک تشخیص چگونگی تحول نکته‌های صرفی و نحوی

قرار دهیم در بسیاری از موارد ممکن است چنین نتیجه بگیریم که زبان فارسی در

(۲۹) کشف المحجوب سجستانی، انستیتو ایران و فرانسه (۱۳۲۷).

طی هزار سال هیچ‌گونه تحولی پذیرفته است، زیرا که بیشتر خصوصیات را که در شعر عنصری و فرخی و منوچهری وجود دارد غالباً در شعر قآبی و سروش و ملك الشعرای بهار نیز می‌توان یافت.

(۳۳) اما، در این شیوه که پیش گرفته‌ایم دشواریهایی هست که باید به آنها توجه داشت. و از جمله مهمترین آنها این است که غالباً اسناد و مدارك ما معتبر نیست. وقتی که به عبارتی از تاریخ ابوالفضل بیهقی استناد می‌کنیم و آن را به عنوان نمونه و سند يك نکته دستوری که در زمان او و محیط او متداول بوده است می‌آوریم، در صورتی این اسناد معتبر و محقق است که نوشته‌ای به خط خود مؤلف در دست داشته باشیم. و اگر این ممکن باشد، باری، نسخه‌ای از نوشته او بتوان یافت که در زمان او یا نزدیک به زمان او نوشته شده باشد. و می‌دانیم که این شرایط درباره اکثریت قاطع متونی که در دست داریم میسر نیست.

از تاریخ مسعودی ابوالفضل بیهقی قدیمترین نسخه‌هایی که به دست آمده تنها دو نسخه است که به گمان می‌توان تاریخ کتابت آنها را در قرنهای نهم یا دهم هجری معین کرد، یعنی چهار پنج قرن پس از تاریخ تألیف کتاب.

از سیاست‌نامه یا میرالملوک که به خواجه نظام‌الملک منسوب است و بنا بر این تاریخ تألیف آن باید در حدود ۴۸۴ هجری باشد قدیمترین نسخه‌ای که تاکنون به دست آمده به تاریخ ۶۷۳، یعنی نزدیک دو قرن پس از تألیف آن، کتابت شده است.

پیداست که در طی دو سه قرن تحول بسیار در زبان روی می‌دهد و این امر موجب می‌شود که کاتب به عمد یا به سهو در متن تصرف کند، یعنی در هیچ مورد نمی‌توان یقین کرد که کاتب عین عبارات مؤلف را نقل کرده و در آنها دست نبرده باشد. برای توضیح این معنی مثالی می‌آوریم:

کتاب معارف از آثار بهاء‌الدین پدر جلال‌الدین بلخی مولوی، در اواخر قرن ششم تألیف و تدوین یافته و نسخه‌ای از این کتاب به اهتمام مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر تصحیح و طبع شده است. در ضمن مطالعه دقیق متن این کتاب از لحاظ

نکات صرف و نحوی درمی یابیم که شیوه انشای متن يك دست نیست و از جهت بعضی از این نکته‌ها تفاوت‌های فاحشی در قسمتهای مختلف آن وجود دارد. از جمله این که يك جا، در نقل خواب، صیغه نامحقق را که معمول آن دوره بوده است به کار می برد.

در عبارات ذیل:

«بدیع ترك خواب دید که روز آدینه استی، و صد هزار خلق سپید جامه می گویندی که نماز آدینه بهاء ولد می گندی. ما همه نماز سپس تو می گذاردیمی، مردمان می خواهند تا شاخ شاخ شوندی. مردمان را باز می راندندی که همه سپس وی روید»<sup>۳۰</sup>

اما جای دیگر در همین کتاب و درست در همین مورد آن شیوه را ترك می کند و به شیوه‌ای که متعلق به دوره بعد است نزدیک می شود:

«به خواب می دیدم که مرغان سپید کلان کلان، از غاز کلان تر، می پریدند، و تسبیح سریعاً می گفتند. یکی می گفت... و یکی دیگر تسبیح دیگر می گفتی و دیگران و همچنین...»<sup>۳۱</sup>

این اختلاف را از روی اطلاعاتی که مصحح کتاب در مقدمه داده است می توان توجیه کرد. به این طریق که قسمت اول از جزء دوم کتاب است و قسمت ثانی از جزء سوم، و اساس چاپ این اجزاء نسخه واحد و به خط يك کاتب نبوده است. بنابراین گمان نزدیک به یقین آن است که کاتب نخستین شرط امانت و دقت را به جای آورده و کاتب قسمت دوم که نسخه را در سال ۹۶۵ یعنی بیش از سه قرن و نیم پس از تاریخ تألیف کتاب کتابت کرده در عبارات اصل تصرفی روا داشته و صیغه‌های کهنه و متروک را به شیوه معمول زمان خود برگردانده است. و دلیل صریح بر این نکته آن است که در قسمت دوم سه مورد به شیوه جدید یعنی شیوه زمان کاتب تبدیل یافته، اما مورد چهارم «می گفتی» به همان صورت اصل باقی مانده است.

(۳۰) معارف بهاء ولد، چاپخانه مجلس (۱۳۳۳)، ص ۲۷۹.

(۳۱) همان کتاب، ص ۳۱۵.

(۳۳) دشواری دیگر در این تحقیق آن است که از دیرزمان شیوه مؤلفان ایران (و کشورهای دیگر اسلامی) چنین بوده است که مطالبی و گاهی صفحات بسیاری را از تألیف کهن‌تری در کتاب خود نقل کنند و به ندرت اصل و منشأ نوشته خود را نشان می‌دهند. در تذکرة الاولیای شیخ عطار عبارتها و حتی فصولی از آثار مؤلفان پیش از او، مانند هجویری مؤلف کشف‌المحجوب، و مترجم رساله قشیریه و از کتب دیگر غالباً به عین عبارت نقل شده است.

گاهی بعضی از مؤلفان اشاره کرده‌اند که عبارات اصل را به شیوه معمول زمان خود برگردانده‌اند. اما در بسیاری از موارد ذکر مأخذ و این که در شیوه بیان تصرفی روا داشته‌اند دیده نمی‌شود.

برای نمونه عباراتی از دو کتاب را که با فاصله‌ای نزدیک به یک قرن و نیم تألیف شده است در اینجا نقل می‌کنیم. متن نخستین نسائم‌الاسفار است از ناصرالدین منشی کرمانی که در سال ۷۲۵ هجری نگارش یافته و متن دوم آثارالوزراء سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی که تاریخ تألیف آن نیمه دوم قرن نهم هجری است:

نسائم: «در غلواء دولتی چنان وافر و اثنای عظمتی چنان متکثر دائماً به حال ضعفای رعیت و بیچارگان هر ولایت رسیدی و با زهاد و ابدال و مشایخ نیز نفسی داشتی و اوقات و ساعات را مستغرق طاعات و عبادات گردانیدی».<sup>۳۲</sup>

آثارالوزراء: «با وجود دولت و عظمت بسیار... دائماً به حال ضعفای رعیت و بیچارگان هر ولایت رسیدی و با زهاد و علما و مشایخ نیز صحبت داشتی... و اوقات و ساعات را مستغرق طاعات و عبادات گردانیدی».<sup>۳۳</sup>

این نقل مطلب به عین عبارت در بسیاری از آثار نویسندگان ادوار پیشین دیده می‌شود و سنجش مختصات صرف و نحوی هر دوره را با دوره پیش دشوار می‌کند. خاصه که در موارد متعدد به یقین نمی‌توان دانست که انشای نویسنده نخستین خود اصیل بوده یا آن نیز از نوشته کهن‌تری اقتباس و نقل شده است.

(۳۲) نسائم‌الاسفار، ص ۴۹.

(۳۳) آثارالوزراء، ص ۲۰۷.

(۳۳) در بعضی موارد مؤلف مطالبی را از کتاب قدیم‌تری گرفته و بی‌ذکر مأخذ در عبارتها تصرف روا داشته و به شیوه‌ی زمان خود تحریر کرده است. اما در این‌گونه تصرفات نیز گاهی نشانه‌هایی از شیوه‌ی نوشته‌ی اصلی بر جای مانده است، برای مثال عبارات داستان واحدی را که سه نویسنده در زمانهای مختلف از یکدیگر اقتباس کرده‌اند در ذیل نقل می‌کنیم.

متن نخستین از کتاب تاریخ برامکه است که اگر چه تاریخ تألیف ندارد از روی بعضی قرائن گمان می‌رود که در اواسط قرن پنجم هجری تألیف شده باشد.<sup>۳۴</sup> (به نشانه‌ی الف)

متن دوم از میرالملوک یا سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک است که در اواخر قرن پنجم هجری نگارش یافته است.<sup>۳۵</sup> (به نشانه‌ی ب)

متن سوم از «روضات الجنات» تألیف معین‌الدین محمد زمیچی اسفزاری است که در آخر قرن نهم (۱۸۹۷-۱۸۹۸) تألیف شده است.<sup>۳۶</sup> (به نشانه‌ی ج)

اگر چه سال تألیف تاریخ برامکه معلوم نیست اما بعضی مختصات دستوری آن از سیاست‌نامه قدیمتر می‌نماید و بنابراین احتمال بیشتر آن است که مؤلف سیاست‌نامه مطالب را از آن اقتباس کرده باشد نه بعکس.

اینک عبارتهای این سه کتاب را با یکدیگر می‌سنجیم:

۱) الف: چون فرمان ملک رسید

ب: چون فرمان ملک رسید به والی بلخ تا بنده را به جانب دمشق گسیل کند

ج: چون بر حسب اشاره‌ی ملک بدین ملک آمدم

۲) الف: بنده بر گد راه بساخت

۳۳) تاریخ برامکه، با مقدمه و حواشی عبدالعظیم گرکانی (قریب) مطبعه مجلس (۱۳۱۳)،

ص ۷.

۳۵) میرالملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، نگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۴۷)، ص ۲۳۸.

۳۶) «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات»، چاپ دانشگاه تهران (۱۳۳۸)، ص ۱۶۸.

ب: بنده برگه راه بساخت و روی به خدمت نهاد

ج: ...

۳) الف: و از نشابور قصد طبرستان کرد که آنجا بضاعتی داشت

ب: و از نشابور آهنگ طبرستان کرد که آنجا بضاعتی داشت

ج: از نشابور عزیمت طبرستان کردم به سبب بضاعتی که آنجا داشتم

۴) الف: چون به طبرستان رسید ملک طبرستان استقبال کرد و بنده را در

شهر آمل در سرای خویش فرود آورد

ب: چون به طبرستان رسید ملک طبرستان استقبال کرد و بنده را در شهر

آمل در سرای خویش فرود آورد.

ج: ملک طبرستان استقبال فرموده بنده را به شهر در آوردند و در

سرای خاص منزل داد

۵) الف: و نزل فرستاد و هر روز به خوان و مجلسی یکجا بودیمی و هر روز

به جائی به تماشا رفتیمی

ب: و نزل فرستاد و هر روز به خوان و مجلس بهم بودیم و هر روز به

جایی دیگر به تماشا رفتیمی

ج: و از شرایط خاطر جوئی و مهمان‌نوازی هیچ باقی نگذاشت

۶) الف: روزی در میان خرمی پیدا؟ (ظ: بنده را) گفت

ب: روزی میان خرمی بنده را گفت

ج: روزی بنده را گفت

۷) الف: تو هرگز تماشا دریا کرده‌ای؟ گفتم لی

ب: تو هرگز تماشای دریا کرده‌ای؟ گفتم نه

ج: هرگز تماشای دریا کرده‌ای؟ گفتم نی

۸) الف: گفت فردا تماشا دریا مهمان منی

ب: گفت فردا به تماشای دریا مهمان منی

ج: فرمود که فردا جهت تماشای دریا ساخته باش

۹) الف: گفتم فرمان تراست

ب: گفتم فرمان تراست



ج: گفتم فرمان شما راست

(۱۰) الف: بفرمود تا ملاحان را حاضر کردند تا کشتیها راست کنند

ب: بفرمود تا ملاحان فردا را کشتیها راست کنند و ساخته باشند

ج: پس فرمود تا ملاحان کشتیها راست کنند و معد باشند

(۱۱) الف: دیگر روز ملك بنده را به لب دریا برد و در کشتی نشستیم

ب: دیگر روز ملك بنده را به لب دریا برد و در کشتی نشستیم

ج: دیگر روز در دریا نشسته

(۱۲) الف: و مطربان آواز سماع برکشیدند و ملاحان کشتی در میان دریا

براندند

ب: و مطربان سماع برکشیدند و ملاحان کشتی براندند و در میان

دریا بردند

ج: ...

(۱۳) الف: و ساقیان شراب می گردانیدند

ب: و ساقیان شراب همی پیمودند

ج: ساقیان شراب می پیمودند

(۱۴) الف: و من و ملك پهلوی یکدیگر تنگ نشسته بودیم چنانکه میان ما

واسطه‌ای نبود

ب: و من و ملك تنگ به یکدیگر نشسته بودیم چنانکه میان ما

واسطه‌ای نبود

ج: و میان من و ملك کسی حائل نبود

(۱۵) الف: و انگشتری در انگشت داشت نکین او یاقوت سرخ، سخت بغایت

نیکو صافی

ب: و انگشتری در انگشت داشت نکین او یاقوت سرخ سخت بغایت

نیکو صافی و رنگین

ج: و در انگشت ملك انگشتری بود نکینش از یاقوت سرخ